

شنبه ۱۴۰۰/۱۲/۷

جلسه ۷۷۷

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسکنه أرضک طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقی الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

\*\*\*\*\*

السلام عليك يا علی بن موسى الرضا المرتضى، السلام عليك يا موسى بن جعفر سلام الله عليهم  
کلام در اين بود که مرحوم آخوند فرمود: آیا علم اجمالی مثل علم تفصیلی هست یا نه؟ در دو مقام باید بحث شود، یک مقام این می باشد که همان طور که علم تفصیلی منجز است، علم اجمالی هم منجز هست یا نه؟ مقام دوم این می باشد که در مرحله امتثال، همان طور که امتثال تفصیلی کافی ست و مبرئ ذمه هست آیا امتثال علم اجمالی نیز کافی ست و مبرئ ذمه می باشد؟

در مقام اولی باز باید بحث کنیم آیا علم اجمالی، علت تامه تنجز هست یا نه؟ اگر علت تامه تنجز هست باز باید بحث کنیم که آیا هم نسبت به موافقت قطعیه علت تامه تنجز هست و هم نسبت به مخالفت قطعیه و یا باید تفصیل قائل شد و گفت: نسبت به موافقت قطعیه، مقتضی است و نسبت به مخالفت قطعیه، علت تامه است، و یا مثل مرحوم آخوند بگوییم: علم اجمالی چه نسبت به موافقت قطعیه و چه نسبت به مخالفت قطعیه، مقتضی تنجز است و علت تامه تنجز نیست، شارع می تواند در جمیع اطراف علم اجمالی یا بعضی از اطراف علم اجمالی ترخیص دهد.

آخوند ره به مرحوم شیخ این طور نسبت داده که ایشان علم اجمالی را نسبت به مخالفت قطعیه، علت تامه تنجز می داند اما نسبت به موافقت قطعیه، مقتضی تنجز می داند.

آخوند ره اشکال کرده که این حرف درست نیست. یا این علم اجمالی به تکلیف فعلی من جمیع جهات تعلق می گیرد یا تعلق نمی گیرد. اگر علم به تکلیف فعلی تعلق بگیرد، همان طور که ترخیص در جمیع الاطراف عقلاً قبیح است، در بعض الاطراف نیز قبیح می باشد اما اگر تکلیف، فعلی من جمیع الجهات نباشد، همان طور که ترخیص در بعض الاطراف صحیح است و قبیح نیست، در جمیع الاطراف نیز قبیح نیست و هیچ فرقی نمی کند.

مرحوم آقای ایروانی به شیخ اعظم نسبت داده که جناب آخوند ره، شیخ اعظم علم اجمالی را هم نسبت به مخالف قطعیه علت تامه تنجز می داند و هم نسبت به موافقت قطعیه علت تامه تنجز می داند. بله یک مطلب را قائل است و آن این می باشد که شیخ ره می فرماید «ممکن است شارع بدل از واقع، یک طرف معین را قبول کند»، این منحصر به علم اجمالی نیست حتی در علم تفصیلی این گونه است، مثلاً شما نماز می خوانید، شک می کنید که رکوع آورده اید یا رکوع نیاورده اید، یا بعد از سلام شک می کنید سه رکعت خوانده اید یا چهار رکعت. قاعده فراغ یا قاعده تجاوز بدین معناست که من همین عملی را که محتمل است ناقص باشد، به عنوان اطاعت واقع و بدل از واقع قبول می کنم. علم اجمالی علت تامه تنجز است و باید مکلف تکلیف را اطاعت و امثال کند، حال یا اطاعت حقیقه و واقعا و یا اطاعت جعلاً و اعتباراً. قاعده فراغ یعنی این

عملی که محتمل است باطل و ناقص باشد را به جای واقع قبول کردم. شیخ ره در علم اجمالی این را می فرماید که ممکن است بعضی از اطراف را بدل از واقع قبول کند. اما چنانچه بعضی از اطراف را بدل از واقع قبول نکند دیگر نمی تواند ترخیص دهد، مثلاً اگر من نمی دانم اناء شرقی نجس است یا اناء غربی، شارع نمی تواند به من، در اناء غربی ترخیص دهد و این، قبیح است. بلکه می تواند بفرماید «من اعتباراً اناء شرقی را به عنوان نجس واقعی قبول می کنم» خب وقتی آن شد نجس واقعی، اناء دیگر قاعده طهارت دارد. اگر من علم اجمالی دارم یا اناء شرقی نجس است یا اناء غربی، تفحص کردم فهمیم مثلاً اناء شرقی نجس است دیگر اناء غربی از اطراف علم اجمالی خارج می شود، ما نحن فیه نیز این گونه می باشد منتهی آنجا حقیقه نیست اما اینجا جعلاً و اعتباراً نیست.

شیخ ره در کلام خود، یک بدل از امثال واقع دارد. اما اینکه مقصود شیخ ره همانی است که آقای ایروانی ره می فرماید یا آن چیزی است که آخوند ره می فرماید، ... من خیال می کنم حق با آخوند ره است زیرا اگر آن جمله ای که مرحوم آقای ایروانی می فرماید، مقصود شیخ ره باشد ایشان باید بیشتر توضیح می داد مثل آقاضیاء ره. اما این مهم نیست تا بخواهیم یک ساعت، دو ساعت، سه ساعت بحث کنیم که بینیم شیخ ره ترخیص در بعضی از اطراف را قبیح می داند یا ترخیص در بعضی از اطراف را جایز می داند. این نه ثمره علمی دارد و نه ثمره عملی دارد. دو مطلب در اینجا باید واضح شود. کسی که خوب اینها را بررسی کرده، آقاضیاء عراقی ره است. آقای صدر کلمات را جمع کرده ولی حرف برای آقاضیاء عراقی ره است. او صاحب فکر بوده و این مطلب را ابداء کرده است.

مرحوم آقای ایروانی یا آقاضیاء ره اداء نموده اند: ترخیص در بعضی از اطراف علم اجمالی و اذن در مخالفت قبیح است چرا که این می شود اذن در محتمل المعصیه اما اگر یک طرف را بدل از واقع قبول کند، ترخیص در طرف دیگر قبیح نیست.

برای روشن شدن این مدعای آقاضیاء ره، دو مقدمه باید بررسی شود. مقدمه اول: اینکه علم اجمالی به چه چیزی تعلق می گیرد؟ فرق بین علم اجمالی و علم تفصیلی چیست؟ مقدمه دوم: شارع همان طور که در معصیت قطعیه نمی تواند ترخیص و اذن دهد و این، قبیح می باشد، در محتمل المعصیه نمی تواند اذن دهد. اگر در جایی که من نمی دانم این اناء شرقی نجس است یا نه؟ و احتمال می دهم که آن نجس همین ظرف باشد، شارع هم فرموده باشد «شرب نجس حرام است»، چنانچه شارع بفرماید: «من ترخیص دادم» می شود ترخیص در محتمل المعصیه در حالی که ترخیص در محتمل المعصیه قبیح می باشد. عقل هیچ فرقی بین اینکه شارع ترخیص در محتمل المعصیه دهد یا ترخیص در مقطوع المعصیه نمی بیند.

خب ارتباط مقدمه اولی یعنی «علم اجمالی به چه چیزی تعلق می گیرد» با مقام چیست؟ این مقدمه، صغری را درست می کند یعنی آیا ترخیص در اناء شرقی، ترخیص در محتمل المعصیه هست یا ترخیص در محتمل المعصیه نیست؟

بنابر اینکه قائل به قبح عقاب بلا بیان نشویم و آن را منکر شویم و حق الطاعة ای شویم و بگویم «همان طور که قطع به تکلیف منجر است، عقلاً احتمال تکلیف منجز است» ... اصلاً این بحث ها جا ندارد زیرا نهایتاً علم اجمالی می شود مثل شبهه بدویه، عقلاً شبهه بدویه را منجز می دانیم، خب به طریق اولی علم اجمالی منجز می شود. این بحث ها بنابر دستگاه قبح عقاب بلا بیان و براءت عقلی ست.

برای اینکه این مقدمه روشن شود، به چند نکته را باید التفات بفرمایید. نکته اولی این است که معنای قبح عقاب بلا بیان این می باشد که هر مقدار از تکلیف که معلوم شود، عقاب بر آن صحیح است و هر مقدار از تکلیف که معلوم نشود و مجهول باشد عقاب بر آن قبیح است. اگر ما گفتیم علم اجمالی به جامع تعلق می گیرد، این جا خصوصیات فرد مشکوک است لذا جای قبح عقاب بلا بیان است. پس ارتکاب اناء شرقی بالخصوص معصیت نیست زیرا بیان نسبت به آن تمام نشده است؛ اما اگر گفتیم علم اجمالی به جامع تعلق نمی گیرد بلکه به واقع تعلق می گیرد، اینجا اناء

شرقی با جمیع خصوصیات محتمل است، واقع باشد. چون متحمل است واقع باشد، محتمل است آن معلوم بالاجمال باشد. محتمل است معلوم بالاجمال باشد، پس محتمل است معصیت باشد زیرا علم، واقع را منجز کرده و به قول آقاضیاء ره این می شود اذن در محتمل المعصیه. لذا باید بحث کنیم که علم اجمالی به چیزی تعلق می گیرد.

چند مسلک در این جا وجود دارد. یک مسلک این است که علم اجمالی به واقع مردد تعلق می گیرد، به فرد مردد تعلق می گیرد. آن نجسی که هست، آن نجس متعلق علم اجمالی است اما اینکه این است یا آن، مردد می باشد. مرحوم حاج شیخ اصفهانی به این مسلک اعتراض کرده.

مسلک دوم این است که علم اجمالی به جامع تعلق می گیرد و خصوصیات افراد از تحت معلوم بالاجمال خارج است. این مسلک مرحوم آقای نائینی است.

مسلک سوم که مسلک آقاضیاء ره است این می باشد که علم اجمالی به واقع تعلق گرفته. علم اجمالی با علم تفصیلی در علمیت فرق دارند نه در متعلق. گاهی مواقع تلویزیون صورتی را که نشان می دهد شطرنجی می کند، گاهی مواقع شفاف نشان می دهد. وقتی که شطرنجی می کند همان صورت است منتهی تشخیص نمی دهید. فرق علم اجمالی با علم تفصیلی در خود علم است. علم تفصیلی یعنی علم شفاف، علم اجمالی یعنی علم مشوب با اوهام، لذا علم اجمالی وقتی به واقع تعلق گرفت، واقع را با تمام خصوصیات شخصی منجز می کند غایه الامر این علم مکدر است و مشوب به اوهام می باشد بنابر این ترخیص در آن می شود ترخیص در محتمل المعصیه ولی به نظر آقای نائینی ره علم اجمالی در واقع به جامع تعلق می گیرد و خصوصیات افراد از معلوم بالاجمال خارج است. اصلا خصوصیات افراد منجز نشده. ترخیص در اناء شرقی تنها، ترخیص در محتمل المعصیه نیست زیرا خصوصیات اناء شرقی منجز نشده است. آخوند ره فرموده علم اجمالی به مردد تعلق می گیرد.

مرحوم حاج شیخ به آخوند ره اشکال کرده که محال است علم اجمالی به مردد تعلق بگیرد زیرا علم اجمالی یعنی وجود ذهنی. علم، عین معلوم بالذات است و نیز معلوم بالذات، موجود در ذهن

است. خب وجود با تردید نمی سازد. وجود مساوق با تشخیص است، الشیء ما لم یتشخص لم یوجد. نمی توانید بگویید «وجود یا این است یا آن» چرا که مردد بما هو مردد لا ماهیة له و لا هویة له، مردد بما هو مردد وجود ندارد زیرا وجود مساوق با تشخیص است، ماهیت ندارد زیرا ماهیت حد وجود است بنابر این وقتی یک چیزی وجود ندارد ماهیت هم ندارد. پس یعنی چه علم به مردد تعلق می گیرد! اصلاً این محال است. موجود استقرار دارد. وجود ذهنی و وجود خارجی یک وجود حقیقی هستند و استقرار دارند لذا با تردید نمی سازند.

اما مسلک آقای نائینی ره و حاج شیخ اصفهانی یعنی علم اجمالی به جامع تعلق می گیرد، خب جامع وجود دارد، خصوصیات از تحت علم خارج است.

اینکه متعلق علم اجمالی چیست، ما نمی توانیم بفهمیم. نه ما می توانیم بفهمیم و نه بزرگتر از ما می تواند بفهمد. غیر از ائمه معصومین علیهم السلام هر کس هر چه در این زمینه ادعا کرده، یک چیزهایی را همین طور نقاشی کرده است. نه تنها علم اجمالی را ما نمی توانیم بفهمیم، علم تفصیلی را هم نمی توانیم بفهمیم. می گویند «علم به خارج تعلق نمی گیرد و معلوم بالذات در ذهن است. محال است علم به خارج تعلق بگیرد زیرا اگر علم به خارج تعلق بگیرد یا باید ذهن به خارج برود یا خارج به ذهن بیاید». اینها همه ادعا است و نهایت دلیلی که اقامه می کنند ادعای بدیهی و وجدان است. از طرفی وقتی شما اراده می کنید سفر را، اراده می کنید سفر خارجی را یا اراده می کنید سفر ذهنی را؟ مراد شما سفر در ذهن است یا سفر در خارج؟ قطعاً می گویند «سفر در خارج». می گویند «مگر جای اراده در ذهن نیست! پس چگونه به خارج تعلق می گیرد؟». می گوئیم: چه کسی گفته به خارج تعلق نمی گیرد. می گویند «در این صورت باید اراده به خارج برود» می گوئیم: نه، چه اشکال دارد. می گویند «به چه دلیل؟» می گوئیم: مگر شما دلیلی اراده کرده اید که از ما دلیل می خواهید! غیر از ادعا و نادانی در کلمات شما چه چیزی هست؟ بله می گویند «ذهن که به خارج نمی تواند بیاید» می گوئیم: وجداناً وقتی اراده می کنم آب بخورم، شرب خارجی را اراده کرده ام. علم نیز این گونه است. در علم چون خیلی نیاز به وجدان دارد،

اگر همین طور بگویید، ممکن است طرف بگوید «ما آنقدر وجدان نداریم» ولی اراده آن قدر وجدان نمی خواهد. این نکته خیلی مهم است که در مباحث علمی باید مطلب را تجزیه کرد مثلا می گوید «دو دو تا چهار تا» می گوئیم: خب یا آن باید به وجدان برگردد یا برایش برهان اقامه شده باشد. تا حرف می زنی، می گویند «سیره بر این است یا این مطلب وجدانی ست» خب خداوند سبحان مگر وجدان را فقط به شما داده! این سیره مگر در کره ماه است! این سیره در میان همین مردم است و ما نتوانستیم آن را پیدا کنیم. اینکه علم به خارج تعلق نمی گیرد زیرا علم در ذهن است و نمی شود یک پای یک چیزی در ذهن باشد و پای دیگرش در خارج، اینها همه ادعا ست. بله عرض ما هم ادعا ست و نگفتیم «دلیل آوردیم» منتهی می گوئیم: این ادعا در مقابل آن ادعا، باید به وجدان مراجعه شود.

حال علم اجمالی به مردم تعلق نمی گیرد. جناب حاج شیخ اصفهانی ره شما فرموده اید «المردد بما هو مردد لا ماهیه له و لا هویه له». خب چه کسی گفته که هر وجودی مساوق با تشخص است؟! چه کسی گفته که وجود ذهنی باید معلوم باشد و مردد نمی تواند باشد؟! شما تمام اسفار را، تمام کتب فلسفی را، کتب اصولی را زیر و رو کنید اگر به اندازه ی یک سر ناخن دلیل پیدا کردید. تمام اینها ادعا ست.

خب اگر آخوند ره بگردد و بگوید: جناب حاج شیخ ره یک مطلب را نمی توانید منکر شوید. یک وقت می گویند «برو، داخل کتابخانه ده کتاب مکاسب است. یکی از مکاسب ها را بیاور». یک دانه می آورید و می گوئید «به حضرت عباس سلام الله علیه این مصداق یکی از کتب مکاسب است، مصداق احدهما ست». یک وقت می گویند «چه کسی دیشب دزدی کرده؟». جواب می دهید «در این ساختمان غیر از زید یا عمرو کسی نبود» می گویند «زید بوده؟» می گوئید: نمی دانم. می گویند «عمرو بوده؟» می گوئید: نمی دانم. خب این احدهمایی که دزدی کرده و معلوم بالاجمال شما ست با آن احدهما در مثال مکاسب فرق دارند یا ندارند؟ اگر بگویید «فرق ندارد» می گوئیم: چرا در آنجا می گوئید آن کتابی که آوردید مصداق احدهما هست ولی

در این مثل می گوئید نمی دانم زید مصداق احدهما هست؟ چرا آن، مقطوع الانطباق است و این، متحمل الانطباق؟ اگر هر دو احدهما یکی ست چرا این فرق وجود دارد؟ حال جناب آقاضیاء ره تا صبح قیامت بدو، جناب حاج شیخ اصفهانی ره تا صبح قیامت بدو، آقای خوئی ره تا صبح قیامت بدو، خلاصه این دو احدهما با هم فرق دارند یا با هم فرق ندارند؟ اگر فرق ندارند چرا آن، مقطوع الانطباق است و این، متحمل الانطباق؟ و اگر فرق دارد، خب فرقتش را شما بیان کنید.

سوال، جواب: یکی مجموعی نیست، هر دو بدلی ست ..... اینکه بر همه منطبق می شود به چه دلیل است؟ الآن یکی به شما می گوئید «یک طلبه ای برای من بیار» شما زید را با خود می برید. می گوئید «نه، این نیست». خب می گوئید «طلبه را معنی کن وقتی این نیست»

چرا آن احدهما یقیناً بر یک نفر منطبق می شود و آن مصداقش است اما در اینجا این گونه نیست؟ خب معنی احدهما چیست؟ اگر معنای احدهما فرق نکند، ممکن نیست که یک جا انطباقش قهری باشد و یک جا انطباقش قهری نباشد. لا یقال: جواب حاج شیخ ره را بده. لانه یقال: مگر حاج شیخ ره دلیل آورده، مگر ملاصدرا دلیل آورده، مگر آقای خوئی ره دلیل آورده تا ما جوابش را بدهیم، راست می گویند آنها دلیل اقامه کنند. اگر طلبه، دانشجو، محصل و طالب علم همین یک کلمه را در وجدانش پیدا کند که مطالب علمی باید خوب تجزیه شوند، آن گاه یا مبرهن است یا بدیهی و بعد باید انسان بررسی کند. اگر همین، خوب واضح شود آن گاه معلوم می شود که یک عده عالم هستند یا عالم نما هستند. تا به بحث طلب و اراده می رسید، یا به بحث اصالة الوجود می رسید، فرق نمی کند اصالة الماهية نیز این گونه است و هر دو الکی حرف زده اند... خلاصه این یک احدهما و آن یک احدهما، فرق آنها در چیست؟

اما اینکه جناب آقاضیاء ره شما می فرمایید «تفاوت علم اجمالی و علم تفصیلی در علم است. علم اجمالی، علم مشوب با اوهام است»، خب یعنی چه؟ اینکه علم اجمالی صورت را نشان می دهد منتهی روی آن را نقطه چین کرده اند یعنی چه؟ بعد به قول آقای نائینی ره و آقای خوئی ره و



دیگران، آن جایی که واقعی در کار نیست مثلاً نه اناء شرقی نجس است و نه اناء غربی یا اصلاً هر دو پاک است، علم اجمالی به چه چیزی تعلق گرفته است! آن جا که واقعی ندارد.

و للكلام تتمه و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين